


نوع مقاله: پژوهشی

واکاوی دیدگاه‌های خاورشناسان درباره رابطه قرآن و تاریخ با رویکرد مرجعیت علمی قرآن

سیدحامد علی‌زاده موسوی / استادیار، گروه مطالعات تطبیقی، پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
amed.moosavi2@gmail.com  orcid.org/0000-0002-0557-9715

دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۳۰ - پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۲

چکیده

«مرجعیت علمی قرآن کریم» به معنای اثرگذاری معنادار قرآن کریم بر دانش‌های ساخت‌یافته بشری، به دنبال حضور اثربخش قرآن کریم در کنار سایر منابع معرفتی در عرصه دانش‌های گوناگون است. یکی از عرصه‌های دانشی در علوم انسانی، دانش تاریخ است که جایگاه مهمی دارد. بنابر دیدگاه غالب عالمان و مفسران اسلامی، روایت‌ها و گزاره‌های تاریخی قرآن از جمله منابعی است که نه تنها تاریخ اسلام و پیامبر را بیان می‌کند، بلکه تاریخ اقوام و ادیان گذشته را نیز ارائه داده، به مثابه منبعی حقیقی و اصیل برای علم تاریخ به شمار می‌رود. در مقابل، خاورشناسان با رویکردهای متفاوتی به رابطه قرآن و تاریخ پرداخته و گاه مرجعیت قرآن را در برخی موضوعات تاریخی تأیید و گاه آن را زیرسؤال برده‌اند. این خاورشناسان غالباً با روش «تاریخی - انتقادی» گزاره‌های تاریخی و رویکردها و الگوهای روایتگری تاریخ در قرآن را بررسی کرده‌اند. روش مزبور که یکی از روش‌های پرکاربرد در مطالعات قرآنی خاورشناسان است، با بررسی منابع تاریخی، صرفاً آن دسته از گزاره‌های تاریخی را که با معیارهای علم تاریخ امروزی سازگار است، تأیید می‌کند. این خاورشناسان با رد پذیرش مرجعیت قرآن در بسیاری از گزارش‌های تاریخی آن، مطالعه این گزاره‌های تاریخی را صرفاً بررسی تاریخ‌نگارها و باورها می‌دانند، نه تاریخ رویدادها و وقایع تاریخی. این پژوهش افزون بر نقد روش بازگفته، با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی به بررسی رهیافت‌ها و روش مطالعات قرآنی خاورشناسان با توجه به نظریه مرجعیت علمی قرآن پرداخته، رویکردها و رهیافت‌های خاورشناسان مزبور در این‌باره را نقد و ارزیابی کرده و به صورت مطالعه موردی برخی روایات تاریخی قرآن، دیدگاه آنان را ارزیابی نموده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، تاریخ، مرجعیت علمی، خاورشناسان، بافت، تاریخی - انتقادی.

از جمله مباحثی که خاورشناسان بدان توجه نشان داده و به درباره آن پژوهش‌هایی را به انجام رسانده‌اند، موضوع «تاریخ و قرآن» است. در این مسیر آنچه راه میان‌الهی‌دانان و متکلمان را از خاورشناسان و تاریخ‌دانان جدا می‌سازد، تفاوت روشی و رویکردی این دو گروه در مواجهه با روایت‌ها و داستان‌های تاریخی است. تاریخ‌دانان بر این باورند که الهی‌دانان با تکیه بر وحی و تاریخ مقدس، بی‌توجه به معیارها و شاخصه‌های علم تاریخ، سعی در تبیین و اثبات انگاره‌ها و آموزه‌های دین دارند. این عالمان صرفاً گزاره‌هایی را تاریخی می‌دانند که براساس روابط علی و معلولی و با تکیه بر زمان و مکان، به‌مثابه شاخصه‌های علم تاریخ، قابل بررسی و پذیرش باشد (نویورت، ۲۰۰۳، ص ۱).

قرآن پژوهان غربی نیز که رویکردشان در مطالعه قرآن غالباً تاریخی است، با تکیه بر معیارهای علم تاریخ کوشیده‌اند گزاره‌های تاریخی قرآن را در بافت و منابع تاریخی زمان نزول بیابند و در این مسیر گاه به کهن‌الگوها و ضمیر ناخودآگاه جمعی بشر و گاه به بافت و شرایط زندگی عصر نزول توجه داده‌اند. بدین‌رویی نگاه این خاورشناسان کمتر به واقع‌نما و یا غیرواقع‌نما بودن قرآن است و صرفاً با پیش‌فرض تاریخی که پیرو روابط علی و معلولی است، سعی در بررسی تاریخی این گزاره‌ها به معنای تاریخ انگاره و باور و فرهنگ دارند، نه تاریخ واقعه، حادثه و پدیده.

به عبارت دیگر، مطالعه خاورشناسان بر این دسته از گزاره‌های قرآنی، بیشتر بررسی تاریخی به معنای بررسی تاریخ منشأ و شروع انگاره‌هاست.

این مقاله با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و روش «توصیفی - تحلیلی» به بررسی رهیافت‌ها و روش مطالعات قرآنی خاورشناسان با توجه به نظریه «مرجعیت علمی قرآن» پرداخته است. به عبارت دیگر، تقابل دیدگاه این خاورشناسان با نظریه مزبور که بیانگر مرجعیت این کتاب در علم تاریخ است، این پژوهش را بر آن داشته که دیدگاه‌ها و رهیافت‌های خاورشناسان درباره تاریخ را بررسی و ارزیابی کند. در این مسیر دسته‌بندی و بررسی رویکردهای خاورشناسان در مواجهه با گزاره‌های تاریخی قرآن و همچنین الگوها یا گونه‌های روایتگری تاریخ در قرآن واکاوی شده است.

۱. تبیین مفاهیم

۱-۱. روش «تاریخی - انتقادی»

مهم‌ترین روش و رویکرد روشی خاورشناسان در مطالعه قرآن، روش «تاریخی - انتقادی» (Historical-critical) است. این روش که یکی از روش‌های پرکاربرد در مطالعات قرآنی خاورشناسان است، با بررسی دقیق منابع تاریخی، صرفاً آن دسته از گزاره‌های تاریخی را که با معیارهای علم تاریخ نوین سازگار است، تأیید می‌کند. در این روش تنها

مطالب و گزارش‌هایی پذیرفته می‌شوند که صحت آنها براساس تحقیق تاریخی اثبات شده باشد و هیچ تفاوتی میان متون مقدس و دیگر متون کهن نمی‌گذارد و با متون مقدس همان‌گونه برخورد می‌کند که با متون کهن؛ به این معنا که قضاوت درباره کتاب مقدس براساس تاریخ مستقل از وحی صورت می‌گیرد و گزارش‌های کتاب مقدس و قرآن به گمان این پژوهشگران، براساس تاریخ واقعی به بوته آزمایش گذاشته می‌شود (کرنتر، ۱۹۹۷، ص ۶-۱).

چالش مهمی که روش «تاریخی - انتقادی» با آن روبه‌رو می‌شود تردیدی است که همواره همراه این روش است؛ زیرا نقد تاریخی تنها درصدد آن است که محتمل‌ترین حالت را از بین حالات موجود بیان کند. بدین‌روی، عدم قطعیت و عدم ثبات نتایج حاصل از این روش، موضوعی است که محققان این رهیافت را به خود مشغول ساخته است. پس هرآنچه قرآن‌پژوهان غربی با استفاده از این روش درباره داستان‌ها و روایت‌های تاریخی قرآن بیان کرده‌اند با تردید و عدم قطعیت همراه است و هر لحظه امکان آن هست که دیدگاهی دیگر این دیدگاه را انکار کند. بدین‌روی نظریات و دیدگاه‌های آنان - که در ادامه به تفصیل بررسی خواهد شد - صرفاً شکل ادعا به خود گرفته، با بیان احتمالات دیگر ابطال‌پذیر می‌شود (آقایی، ۱۳۹۱).

اگرچه محققان و پژوهشگرانی که از این روش استفاده می‌کنند به تردید موجود در نتایج حاصل شده از آن اذعان دارند، اما این تردید و عدم قطعیت و تنوع دیدگاه درباره موضوعی واحد را امری معمول دانسته و تنها امر مقطوع و یقینی را این دانسته‌اند که هیچ امر یقینی و مقطوعی وجود ندارد. با پذیرش این دیدگاه، دیگر هیچ حقیقتی در جهان باقی نمی‌ماند و همه چیز بر احتمالات و محتمل‌ترین احتمال بنا نهاده خواهد شد و اساس علم و یقین زیرسؤال خواهد رفت.

۲. قرآن و تاریخ از نگاه خاورشناسان

خاورشناسان بر این باورند که براساس دیدگاه غالب اسلامی، تاریخ مربوط به عرب با وحی قرآنی آغاز می‌شود و تنها تصویری آشفته از زمان پیشین باقی می‌ماند که در مفهوم «جاهلیه» که به‌عنوان «زمان جاهلیت» شناخته می‌شود، مندرج است. این آغاز تاریخ اسلامی که همه چیز را به نقش حضرت محمد ﷺ در تاریخ ارجاع می‌دهد، پیش از تاریخ را به دوره‌ای تقلیل می‌دهد که تقریباً با زندگی بادیه‌نشینانی مشخص می‌شود و جاهلیت که از آن به «بربریت» و «جهل» پیش از اسلام تعبیر می‌شود، به‌منزله تضاد خالص با تمدن جدیدی که اسلام به وجود آورده است، عمل می‌کند (نویورت، ۲۰۱۹، ص ۱۳-۱۵).

فرانتس روزنتال در مدخل «تاریخ و قرآن» *دائرةالمعارف قرآن* لایدن بر این باور است که اگرچه قرآن به‌مثابه سندی دینی و مابعدالطبیعی هرگز به دنبال روایت تاریخ نبوده، اما گزارش‌های تاریخی بسیاری را بیان کرده است. وی مجموعه اصطلاحات تاریخی قرآن را با اصطلاحات تاریخ و تاریخ‌نگاری متأخر اسلامی و تاریخ‌نگاری جدید متفاوت دانسته و واژگان و اصطلاحاتی همچون «قصص» را معادلی پرکاربرد برای تاریخ در قرآن ذکر نموده است.

وی از لحاظ روشی نیز قرآن را با تاریخ‌نگاری جدید متفاوت دانسته و بر این باور است که قرآن بدون توجه به معیارهای تاریخ‌نگاری امروزی، به هیچ وجه میان داده‌ها و گزارش‌های تخیلی و واقعی تمایزی قائل نبوده و هرچه را گزارش کرده است، واقعیت‌هایی قطعی و حقیقی می‌داند که البته در ورای خود هدفی معین داشته و متضمن معنایی خاص است.

در حقیقت *روزنتال* به ممیزه اصلی متون مقدس که فراتر از تمام معیارها و شاخص‌های علمی است و بدین‌روی نیازی به ارائه شواهد و دلایل علمی و تاریخی ندارد، اشاره کرده است. وی همچنین با اشاره به دیدگاه *آندره ریپین* «تاریخی کردن» متن قرآن توسط مفسران را به این معنا که روایات و گزارش‌های قرآنی را با بافت تاریخی آن هماهنگ سازند، نه تنها یاری‌رسان مورخ ندانسته، بلکه مانعی بر سر راه او برمی‌شمرد (*روزنتال*، ۲۰۰۲، ج ۲، ص ۴۲۸-۴۳۰).

خاورشناسان در بیان سیر تاریخی جهان چنین آورده‌اند که آفرینش جهان و ساکنانش شروع تاریخ و زمان را رقم می‌زند و روند و جریان تاریخ و آینده آن با حضور شیطان و عنصر «وسوسه» و «شر» آماج دستخوش قرار می‌گیرد. در ورای این مخلوقات و سیر تاریخی آنها، قدرتی وجود دارد که نقش مابعدالطبیعی به تاریخ می‌دهد و آن قدرت خداوند است. آنچه پس از شروع تاریخ در قرآن می‌آید در مرتبه‌ای انسانی واقع می‌شود که دربردارنده درس‌های اخلاقی است.

نکته قابل توجه این است که قرآن صورت مکرر بر خصلت حقیقی و واقعی بودن این اطلاعات و داستان‌ها و اخبار و روایات تأکید کرده و گاه بر «حق» بودن آنها تصریح نموده و گاه کذب بودن این اطلاعات را منکر شده است.

درباره گاهشماری و تاریخ‌نگاری قرآن، این کتاب هیچ اشاره‌ای به وجود واژه «تاریخ» به‌مثابه اصطلاحی برای گاهشماری و حتی تاریخ‌نگاری نکرده و صرفاً برای این منظور، از عباراتی همچون «قبل» یا «من قبل» استفاده نموده که در حقیقت ابزاری است برای جداسازی گذشته از حال.

روزنتال با اشاره به تاریخ عربستان پیش از اسلام و اطلاعات تاریخی قرآن درباره اقوام و پیامبران عرب آنها، به تردید برخی از قرآن‌پژوهان درباره واقعیت تاریخی این رویدادها و حتی ساختگی دانستن پیامبرانی همچون *صالح* و *هود* اشاره کرده و آنها را ادعاهایی بدون اقامه دلیل مناسب برشمرده است. در مقابل، بر تأیید تاریخی *ثمود* و یکی بودن آنها با اصحاب الحجر (حجر: ۸۰) توجه داده است.

وی پس از بیان ناآگاهی‌های تاریخی درباره این رویدادهای قرآنی چنین می‌گوید: علی‌رغم تردیدهای فراوان و ناآگاهی‌های بسیار از جزئیات این رویدادها، قرآن در ارائه تصویری تاریخی و گسترده از اقوام بومی عربستان و پیام‌اندازی خود موفق بوده است. *روزنتال* اسلام را به حق دینی تاریخی و ذاتاً موافق مطالعه تاریخ در همه

جنبه‌هایش دانسته است. وی بر این باور است که اطلاعات تاریخی ارائه شده در قرآن الهام‌بخش تأمل و تفکر در تاریخ جهان است (روزنتال، ۲۰۰۲، ج ۲، ص ۴۳۰).

نکته‌ای که درباره تاریخ در قرآن نیازمند دقت است، جایگاه تاریخ در قرآن است. به عبارت دیگر، آیا گزارش‌های تاریخی قرآن جنبه اطلاع‌رسانی و ارائه وقایع حقیقی و گزارشی دارد؟ یا اینکه تأکید بر تاریخ به‌مثابه درس یا عبرت است که به صراحت، در پایان داستان حضرت یوسف علیه السلام بدان اشاره شده است؟ بسیاری از خاورشناسان به این موضوع توجه داده و مهم‌ترین کارکرد تاریخ در قرآن را همین جنبه عبرتی و درسی بودن آن دانسته‌اند؛ همان‌گونه که مورخان نیز اشتغال به تاریخ را متضمن هدفی قابل قبول و یا اثری مفید جز این جنبه ندانسته‌اند.

نیویورت در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ و قرآن» به بررسی دیدگاه‌ها و اقوال موجود در رابطه میان قرآن و تاریخ پرداخته است. وی بیان می‌کند که رابطه میان قرآن و تاریخ از جهات گوناگونی محل مناقشه قرار گرفته است. قرآن به‌مثابه یک متن قانونی، خود را ورای تاریخ قرار داده است. وی بر این باور است که اگرچه تلاش‌هایی انجام شده است برای اینکه قرآن را به‌منزله یک تاریخ متنی قرار دهند، اما در بیشتر تحقیقات انتقادی، قرآن پیشاقانونی نادیده گرفته شده است.

نیویورت در این مقاله سعی بر آن دارد که با استفاده از شواهد تاریخی درون متن قرآن نشان دهد که رابطه پیچیده میان قرآن و تاریخ تنها به وسیله مطالعه دقیق ساختاری خود قرآن امکان‌پذیر است و نمی‌توان بدون توجه به متن قرآن به تاریخ‌گذاری آن پرداخت. وی بر این باور است که تاریخ قرآن با فرایند قانونی‌سازی شروع نشده، بلکه تاریخ در درون خود متن قرآن نهفته است و نشانه‌هایی از فرایند تاریخی، نه در محتوای آن، بلکه در شکل و ساختار قرآن یافت می‌شود (نیویورت، ۲۰۰۳، ص ۱-۴).

۳. رویکردهای خاورشناسان در مواجهه با گزاره‌های تاریخی قرآن

یکی از مهم‌ترین مبانی معرفتی خاورشناسان در مواجهه با روایت‌ها و داستان‌های قرآنی، رویکردی است که خاورشناسان درباره نسبت این روایت‌ها با تاریخ اتخاذ می‌کنند. خاورشناسان در مواجهه با داستان‌ها و شخصیت‌های قرآن دو رویکرد کلی اتخاذ کرده‌اند: (۱) رویکرد کل‌نگر و غیرتاریخی؛ (۲) رویکرد جزئی‌نگر و تاریخی.

۳-۱. رویکرد کل‌نگر و غیرتاریخی

برخی از خاورشناسان در مقام مقایسه میان قرآن و کتاب مقدس، چنین ادعا کرده‌اند که قرآن در بیان روایت‌ها و داستان‌های خود، برخلاف عهد عتیق، به دنبال بیان و کشف تاریخ نیست. به عبارت دیگر، داستان‌های ذکر شده در عهد عتیق به دنبال تبیین بخش‌هایی از تاریخ بنی‌اسرائیل است، و حال آنکه این داستان‌ها در قرآن به منظور ارائه الگوهایی اخلاقی برای مؤمنان در موقعیت‌های ویژه بیان شده است.

مطابق این دیدگاه، هویت امت اسلامی برخلاف هویت قوم بنی‌اسرائیل براساس تاریخ معین نمی‌شود، بلکه آنچه هویت این امت را شکل می‌دهد اخلاق است و بدین‌روست که قرآن به تاریخ انبیا و اقوام گذشته و همچنین تاریخ پیامبر اکرم ﷺ و امتش به معنای «تحول و تغییر» توجهی نداشته، بلکه گزارش این تاریخ‌ها در قرآن صرفاً به خاطر تعیین تکلیف برای مؤمنان در شرایط و موقعیت‌های گوناگون و معرفی الگوهای اخلاقی است (دائر، ۱۹۹۸، ص ۸۴).

این دیدگاه غیرتاریخی از سوی برخی از محققان امروزی ارائه شده که با الهام از رهیافت‌های روش‌شناختی فرانویگاری شکل گرفته است. این دیدگاه نگاهی کل‌نگرانه (holistic) بر ساختار و آموزه‌های قرآن دارد و به گفته برخی خاورشناسان، با تصویری که پس از قانونی‌سازی قرآن نسبت به این کتاب مقدس در میان مسلمانان شکل گرفت، بسیار نزدیک است؛ زیرا به ادعای این دسته از خاورشناسان قرآن پس از فرایند قانونی‌سازی کلامی فراتر از زمان از سوی خدا به آخرین رسولش تلقی می‌شود (نویورت، ۲۰۰۳، ص ۴۸۰).

به عبارت دیگر، این گروه از خاورشناسان بر این باورند که آنچه در روایات قرآنی مهم است، همان الگوهای اخلاقی عامی است که برای مؤمنان ذکر شده است و دیگر جزئیات و گزارش‌های تاریخی موجود در آن اهمیتی ندارد و اصلاً گویا قرآن در مقام بیان آنها نبوده است. برای نمونه، در بیان تاریخ و داستان هبوط حضرت آدم با رویکرد «کل‌نگر»، صرفاً به الگوی اخلاقی موجود در آن توجه داده، چنین می‌گویند:

داستان اولین عصیان انسان، داستان آدم (پیدایش، ۱: ۳)، در قرآن به‌مثابه یک فرایند غیرقابل پیش‌بینی و مبهم از تعامل الهی و انسانی آغاز نمی‌شود، بلکه بیانگر یک الگوی ثابت انسان‌شناختی است که آن آسیب‌پذیری انسان در برابر اغوا شدن است... قرآن صرفاً در یک گزارش (سورهٔ اعراف) شیطان را مقصر معرفی می‌کند، اما آسیب‌شناسی مشخصی برای این داستان صورت نگرفته است. بدین‌روی همان الگوی مجازات عصیانگر و خطاکار به‌منزله نمایش عدل الهی می‌تواند برای این داستان نیز مطرح شود (نویورت، ۲۰۰۳، ص ۴۸۵).

آنچه در بررسی این دیدگاه ضروری می‌نماید دریافتن منظور از غیرتاریخی دانستن قرآن است. اگر مراد این باشد که قرآن کتاب تاریخ نیست، به این معنا که هدف اصلی قرآن از بیان داستان‌ها ذکر تاریخ گذشته‌گان نیست، می‌تواند قابل پذیرش باشد؛ زیرا رسالت قرآن بیان تاریخ نیست، بلکه قرآن کتاب هدایت است و بیان تاریخ نیز در همین سیر هدایت گنجانده شده و این‌گونه نبوده که نفس بیان تاریخ هدف اصلی قرآن از ذکر داستان‌ها باشد. در اینجا تعبیر «نگاه کل‌نگرانه» قرآن را که توسط این گروه به کار برده شده است، می‌توان چنین تفسیر کرد که اجزای قرآن - اعم از داستان‌ها، روایات و غیر آنها - در خدمت کلی هستند که می‌توان از آن به «هدایت» یا «اخلاق» نام برد و آنچه در قرآن نیز اهمیت دارد همین کل است و جزئیات صرفاً در جهت رسیدن به این کل بیان شده‌اند.

نقطه مقابل این تفسیر جایی است که غیرتاریخی دانستن قرآن را نه تنها به این معنا دانسته که قرآن کتاب تاریخ نیست، بلکه بر این باور است که هر آنچه در قرآن آمده در ورایش حقیقتی تاریخی یافت نمی‌شود. این رویکرد که مقبول برخی از نواندیشان مسلمان نیز قرار گرفته، حقیقت تاریخی روایات و داستان‌های قرآنی را نادیده انگاشته است و به قرآن با نگاهی کلی می‌نگرد، گو اینکه جزئیات قرآن، یا هیچ بهره‌ای از حقیقت ندارد و یا اصلاً واقعی یا غیرواقعی بودن آنها اهمیتی ندارد؛ زیرا آنچه مهم است آن کلی است که قرآن در پی رسیدن بدان است و آن آموزه‌های اخلاقی و هدایتی است. اینجاست که بعد معرفتی قرآن محدود به جنبه‌های اخلاقی گردیده و جنبه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی و غیر آن در قرآن صرفاً ابزاری برای کمک به آموزه‌های اخلاقی است و در ورای آنها هیچ بعد معرفتی وجود ندارد و یا اصلاً وجود و یا عدم بعد معرفتی دارای اهمیت نیست.

۲-۳. رویکرد جزئی‌نگر و تاریخی

در مقابل، برخی خاورشناسان این تلقی غیرتاریخی و کلان از قرآن را اگرچه قرائتی ممکن دانسته‌اند، اما فهم این قرائت کل‌نگرانه را در پی فهم قرائت ریز ساختارهای قرآن (micro-structural reading) و گشودن لایه‌های زیرین و خرد آن دانسته‌اند. اینجاست که عنصر «بافت» و شرایط حیات به‌منزله مهم‌ترین شاخصه برای فهم قرآن توسط این گروه از خاورشناسان خودنمایی می‌کند.

«بافت‌گرایی» عبارت است از: خوانش قرآن در پرتو بافت اجتماعی و الهیاتی دوران نزول و مسلمانان نخستین و روایات و متون کتاب مقدس. این رویکرد که بیش و پیش از هر چیز بر بافت و شرایط حیات آیات قرآن توجه دارد، شرط اصلی و اساسی در فهم آیات را بررسی بافت و فضای آنها دانسته است. خاورشناسان بافت‌گرا به سراغ سنت‌های دینی و روایی پیشین رفته، این سنت‌ها را بر سبک روایی قرآن تأثیرگذار دانسته‌اند و ساختار سوره‌ها و روایات قرآنی را بر این اساس دسته‌بندی کرده‌اند.

بر این اساس - دست کم - دو دسته کلی برای روایات قرآنی مطرح شده که دسته اول مربوط به سوره‌های نخستین قرآن است که با بیانی مسجع، قاطع، کوتاه و گاه اسرارآمیز ارائه شده که برخی از پژوهشگران غربی این دسته را از لحاظ ساختار و ویژگی‌های زبان‌شناختی به بیانات کاهنان بسیار نزدیک دانسته‌اند (ولهاوزن، ۱۸۸۹، ص ۱۳۵؛ استورات، ۲۰۱۶، ص ۱۳۵-۱۴۲).

از سوی دیگر، برخی این ارتباط را برناتفته و در پاسخ گفته‌اند:

همه گفتارهای نقل‌شده کاهنان در منابع نخستین اسلامی اصیل نیست، و درباره شکل ادبی آنها نیز تاکنون پژوهش روشمندی صورت نگرفته است. از این‌رو، نظریه‌های راجع به ارتباط این گفته‌ها با کلام قرآن همچنان فاقد مبنای روش‌شناختی است (نویورت، ۱۳۸۹، ص ۲۷).

دسته دوم که مربوط به سوره‌های متأخرتر هستند، فنون روایی پیچیده‌تری را به نمایش گذاشته و روایات کتاب مقدس را صحنه به صحنه و با شوری مضاعف ارائه می‌دهند. بدین‌روی معلومات و دانسته‌های مخاطبان قرآن که در جامعه اولیه اسلامی موجود بوده، قرآن را به این سو کشانده است که درباره آنها صحبت کرده و یا به سؤالاتی که درباره آنها از پیامبر پرسیده شده، پاسخ دهد.

اما این گفتمان‌ها و پاسخ‌ها سر و شکلی جدید به معلومات و سنت‌های موجود داده و با ارائه تفسیری نو با الگوی قرآنی هماهنگ شده‌اند. در اینجاست که قرآن با مفاهیم و مباحثی که در پیشینه جمعی عربی موجود است، تلاقی یافته و با آنها گاه با رویکرد انکاری و گاه با رویکرد تفسیری و تصحیحی و تنزل به حکایاتی پرشش و پاسخ‌گونه برخورد می‌کند (نویورت، ۲۰۰۳، ص ۴۸۱).

بدین‌روی برخلاف رویکرد «کل‌نگر»، رویکرد «جزئی‌نگر و تاریخی» با تأکید بر بافت و شرایط حیات عصر نزول، جزئیات تاریخی ذکر شده در روایات قرآنی را مهم دانسته و در پی فهم این جزئیات در بافت قرآن است. برای نمونه در بررسی داستان حضرت موسی علیه السلام به جزئیات تاریخی و معلومات مسلمانان نخستین در این‌باره توجه کرده و با مطالعه ریزساختارها و گزارش‌های متعدد تاریخی قرآن، سعی در فهم بهتر این داستان دارد. خاورشناسان بر این باورند که با مطالعه دقیق گزارش‌های تاریخی قرآن از حضرت موسی علیه السلام می‌توان به روند توسعه‌ای این داستان پی برد و به فهم دقیق‌تری دست یافت (علیزاده موسوی، ۱۳۹۹، ص ۱۶۷-۱۶۸).

نویورت در تبیین این روند و ارتباط گزارش‌های قرآنی با بافت و معلومات مخاطبان عصر نزول چنین می‌گوید: قرآن در آیات قبلی به خروج یهودیان از مصر و مجازات فرعون اشاره کرده است (طه: ۷۹). سپس به نجات معجزه‌آسای آنها به وسیله عبور از دریای سرخ و سپس فراهم شدن غذا (منّ و سلوی) در بیابان به‌گونه‌ای معجزه‌آسا و سپس به غضب الهی در صورت اسراف و پس از آن به توبه و آمرزش گناهان و در نهایت و پس از بیان این مقدمات، به داستان گوساله طلایی توجه کرده است... از موضوع گناه بنی‌اسرائیل و غضب الهی که در سوره مکی طه بیان شده است، می‌توان بازخوانی متناسب با عصر نزول قرآن از گزارش‌های کتاب مقدس (خروج: ۳۳) را دریافت (نویورت، ۲۰۱۶، ص ۵۳).

در بررسی این دیدگاه توجه به دو نکته ضروری است: اول اینکه بافت و شرایط فرهنگی و اجتماعی مسلمانان نخستین در فهم بهتر قرآن بسیار کمک می‌کند و این موضوع نه‌تنها مردود نیست، بلکه مفسران و زبان‌دانان اسلامی در فهم آیات و واژگان قرآنی از آن بسیار بهره گرفته‌اند. اما آنچه در این‌باره جای نقد و بررسی بیشتر دارد، نگاه برخی از خاورشناسان به «بافت» به‌عنوان عامل اصلی فهم و شکل‌گیری قرآن است. گاه به نظر می‌رسد که بافت‌گرایان نقش جامعه و بافت اجتماعی و فرهنگی آن را تا بدانجا بالا برده‌اند که گویا این جامعه و شرایط موجود در آن است که موضوعات و معارف قرآن را شکل داده است. گو اینکه بافت، خود نیز عاملی مستقل در کنار وحی است و وحی برگرفته و یا تأثیر پذیرفته از بافت و شرایط جامعه است.

به عبارت دیگر مواجهه این دسته از خاورشناسان با قرآن برآمده از پیشینه کتاب مقدس است و وقتی در مطالعات قرآنی خود سخن از بافت به میان می‌آورند، ناشی از تجربه پیشین آنها در این باره در مطالعات کتاب مقدس است. بدین‌روی گاه این خاورشناسان به تفاوت‌های اصلی و بنیادین این دو کتاب توجه نکرده و موجب خطاهای گوناگون می‌شوند. به نظر می‌رسد این دسته از خاورشناسان میان وحی مسیحی و اسلامی خلط کرده و رویکردشان به موضوع، رویکردی مسیحی گردیده است.

میان وحیانی بودن قرآن از دیدگاه مسلمانان و وحیانی بودن کتاب مقدس از دیدگاه مسیحیان تفاوت بسیاری وجود دارد. از دید مسلمانان، قرآن به چیزی جز وحی الهی وابسته نیست. قرآن وحی خدا، وحی حقیقی و پیامی با عبارات روشن و کامل و نهایی شناخته می‌شود. قرآن برای دسترسی به وحی الهی به چیزی فراتر از خود دعوت نمی‌کند. این در حالی است که نظر مسیحیان به کتاب مقدس، به‌گونه‌ای دیگر است. به عقیده آنان، کامل‌ترین وحی نه در کتاب، بلکه در انسان منعکس شده است. مسیحیان باور دارند که مسیح در زندگی و شخص خود، خدا را منکشف می‌سازد و اراده او درباره بشر را بیان می‌کند. کسانی هم که عهد جدید را نوشته‌اند، درصدد بوده‌اند تا تجربه خویش از حضرت عیسی علیه السلام را به دیگران برسانند.

در نتیجه این گواهی بشری، یکی از پایه‌ها و نهادهای کتاب مقدس مسیحی است. به عبارت دیگر، عهد جدید نوشته‌ای است که تعاملات و گفت‌وگوهای مسیح به‌مثابه خدا و مصداق بارز وحی الهی با مردم و جامعه خود را گزارش کرده و این گزارش به واسطه «روح القدس» اعتبار و قدرت یافته است (میشل، ۱۳۷۷، ص ۲۸). با این وجود، گاه از تعبیر و عبارات قرآن پژوهان بافت‌گرا چنین به ذهن می‌آید که این قرآن‌پژوهان وحی قرآنی را با وحی و الهام کتاب مقدس خلط کرده‌اند و درباره قرآن به جامعه و نقش آن بیش از وحی و خداوند توجه می‌کنند، گو اینکه تعاملات پیامبر با جامعه، همچون تعاملات مسیح با جامعه‌اش موجب شکل‌گیری قرآن شده است.

البته جامعه، تاریخ و سنت نبوی از عواملی هستند که برای فهم صحیح قرآن ضروری هستند و بدون توجه به آنها نمی‌توان بسیاری از ابهامات موجود در قرآن را برطرف ساخت؛ اما اینکه بخواهیم به جامعه و بافت دوره نزول قرآن نقشی پررنگ‌تر از خود قرآن به‌عنوان وحی و کلام الهی بدهیم، انحرافی است که ناشی از خلط مفهوم مسیحی و اسلامی وحی است (علیزاده موسوی، ۱۳۹۹، ص ۲۵۰-۲۵۷).

۴. الگوهای روایتگری تاریخ در قرآن

خاورشناسان نگرش قرآن به تاریخ گذشتگان را و اینکه قرآن چگونه تاریخ پیشین را گزارش کرده و چه رویکردی نسبت به آن اتخاذ نموده، در الگوهای متفاوت تاریخی دسته‌بندی کرده‌اند. در این میان، نوییورت با معرفی دو الگوی تاریخی در قرآن، به بررسی این الگوها و بیان شاخصه‌های هریک پرداخته است. این دو الگوی تاریخی عبارتند از: «امم خالیه» و «رسولان اهل کتاب».

الگوی اول که مرتبط با آغاز تکوین قرآن است، تاریخ «امم خالیه» (امت‌های پیشین) را رمزگذاری کرده است. این الگو که به جریان ارسال رسولان برای دعوت امت‌های گذشته، به عبادت و اطاعت از خدا و عدم موفقیت این رسولان اشاره دارد، چشم‌اندازی را به تصویر کشیده که زمان در آن بیشتر پیوسته (continuum) است تا گاهشمارانه (chronology)، و وقایع به صورت خوشه‌ای و غالباً تکراری تنظیم شده‌اند. این داستان‌ها بیشتر بومی بوده و به وقایع همان منطقه جغرافیایی اشاره دارند (خالدی، ۱۹۹۵، ص ۸؛ هاوتینگ، ۲۰۰۳، ص ۲۵۵-۲۶۰).

محتوای وحی در آنها تاریخی نداشته و حاملان وحی و مخاطبان آنها سیر جانشینی منسجم و پیوسته‌ای را شکل نمی‌دهند، گو اینکه وقایع مرتبط با هر قوم در زمانی مستقل از زمان قوم دیگر و بدون هیچ ارتباط زمانی با یکدیگر اتفاق افتاده است (نیویورت، ۲۰۰۳، ص ۴۸۳-۴۸۴).

سؤالی که در اینجا به ذهن می‌آید این است که مراد از «تاریخ نداشتن محتوای وحی در جریان امم خالیه» چیست؟ آیا منظور عدم وقوع این وقایع در تاریخ است و بنابراین واقعیتی در ورای آن متصور نیست و صرفاً داستان‌سرایی و افسانه‌پردازی است تا درسی اخلاقی به جامعه مسلمانان ارائه دهد؟ یا منظور نبود سیر تاریخی است، به این معنا که سیر تاریخی مشخصی در داستان‌های امت‌های پیشین وجود ندارد که به سبب کفر و نافرمانی‌شان ناپود شدند و برخلاف الگوی دوم که سیر تاریخی مشخصی می‌توان برای وقایع و شخصیت‌های داستان یافت، در اینجا هیچ سیر و سلسله جانشینی به هم پیوسته‌ای وجود ندارد؟

نیویورت در ابتدا تاریخ را برای این داستان‌ها منکر شده، ولی در ادامه به‌گونه‌ای آن را توضیح داده که احتمال دوم که همان نبود سیر تاریخی است، به ذهن می‌آید (نیویورت، ۲۰۰۳، ص ۴۸۴).

استکویچ در کتاب *شاخ زریں* به این داستان‌ها اشاره کرده و از یک سو کارها و افعال شخصیت‌های موجود در این داستان‌ها را که همان پیامبران عربی هستند، فاقد سیر و حرکت دانسته و بدین‌روی بر این باور است که نمی‌توان آنان را در ردیف شخصیت‌های اصلی و کلیدی قرار داد، و از سوی دیگر این داستان‌ها را بدیل اساطیر منسجم عربی پیش از اسلام معرفی کرده است (استکویچ، ۱۹۹۶، ص ۳).

این داستان‌ها که دربردارنده آموزه‌های اخلاقی همچون «تفکر» و «رفتار سنجیده و عمل‌گرایانه» است، در مقابل جهلی قرار دارد که شاخصه اصلی دوره پیش از اسلام است. بنابراین انکار جاهلیت از سوی اسلام به معنای انکار اسطوره به‌مثابه عنصر شکل‌دهنده فرهنگ است که براساس هویت بومی تعریف شده بود؛ زیرا اسطوره به واسطه جهل است که هویت می‌یابد و در فرهنگ‌ها نفوذ می‌کند.

بنابراین الگوی اول که همان داستان‌های مرتبط با اقوام گذشته در منطقه عربستان است و به پیامبران بومی می‌پردازد، از نگاه این خاورشناسان چند ویژگی دارد:

اول. سیر تاریخی مشخصی در آن رعایت نشده و هر واقعه بدون ارتباط با واقعه و داستان دیگر گزارش شده است. به عبارت دیگر، این قبیل داستان‌ها همچون جزیره‌هایی مستقل و جدای از هم هستند که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. این شاخصه پیامبران بومی و داستان‌های مرتبط با آنها سبب شده است شخصیت‌های مطرح در آنها معیارهای شخصیت‌های کلیدی را نداشته باشند. بنابراین صرفاً داستان‌هایی هستند که بیانگر آموزه‌های اخلاقی بوده، عاقبت گناهکاران و ظالمان را برای جامعه مسلمانان بازنمایی می‌کنند. البته این بدان معنا نیست که این خاورشناسان حقیقتی و رای این دسته از داستان‌های قرآنی قائل هستند، بلکه صرفاً به این نکته اشاره کرده‌اند که شعار جهل‌زدایی اسلام به دایره اسطوره‌های عربی که براساس همین جهل هویت یافته نیز ورود پیدا کرده و بدیل قرار گرفتن این داستان‌های اخلاق‌محور، خود در همین مسیر است. به دیگر سخن، تأکید آنان بیشتر بر آموزه‌های اخلاقی است که این داستان‌ها در دل خود جای داده‌اند و اصلاً توجهی به وقوع تاریخی و یا عدم وقوع این داستان‌ها ندارند، اگرچه - همان‌گونه که بیان شد - به نبود سیر تاریخی و پیوستگی در آنها توجه داشته‌اند.

نویورت در بررسی این الگوی روایتگری تاریخ در قرآن، اصلاً به بحث «واقع‌نمایی» و یا عدم واقعیت این داستان‌ها هیچ اشاره‌ای نکرده و فقط به دنبال بیان شاخصه‌های روایتگری قرآن در این الگو بوده است. نویورت همچنین به نقش خداوند در این داستان‌ها توجه داده و بر این باور است که خداوند گاه همچون عاملی اسطوره‌ای عمل می‌کند (شمس: ۱۴؛ فجر: ۱۳).

دوم. ویژگی بلاغی این روایت‌ها که شبیه گفتار کاهنان رازآلود دانسته شده، به همراه چارچوب تاریخی آن که هیچ ارتباط خطی میانشان وجود ندارد، نویورت را به این سو کشانده است که این روایات به جای اینکه واقعیت‌هایی را آشکار کند، آنها را به رمز درآورده و الگوهایی مثالی ارائه می‌دهد. این الگوها در عصر نزول با عدم موفقیت آغازین پیامبر و یارانش و مخالفت آشکار و نهان مشرکان با ایشان تطبیق داده شده است (نویورت، ۲۰۰۳، ص ۴۸۸).

سوم. دیوید مارشال داستان‌های عذاب را زمینه‌ای برای تبلیغ و دعوت پیامبر دانسته است که تجربه شخصی وی را از انکار کافران مکه نشان می‌دهد. از نظر وی این داستان‌ها دارای کارکردی تجربه‌گونه برای پیامبر است و نوعی همانندی و هم‌ذات‌پنداری در میان تجربه‌های پیامبر و این داستان‌ها وجود دارد. برای نمونه، وی به داستان حضرت نوح علیه السلام و دلسوزی وی نسبت به پسرش اشاره می‌کند و تجربه مشابه آن را شفقت پیامبر به امتش می‌داند.

چهارم. کارکرد «اندازی» برای کافران و «تشویقی» برای پیامبر و طرفدارانش از دیگر کارکردهایی است که مارشال بدان‌ها اشاره کرده است. او پس از بیان کارکردهای قصص قرآنی به این اشاره کرده است که تفاوتی بس آشکار میان سوره‌های مکی و مدنی در روایت داستان‌ها وجود دارد: سوره‌های مکی سرشار از داستان است، و حال آنکه در سوره‌های مدنی به ندرت داستانی روایت شده است. وی علت کثرت داستان‌های سور مکی را ضعف و

فقدان اقتدار مسلمانان برشمرده و دخالت و تصرف خدا در جهان و نزول عذاب بر منکران رسولان از سوی خداوند را نشانگر چنین وضعی دانسته است.

به عبارت دیگر در دوره مکه چون مسلمانان قدرتی نداشتند تا از خود دفاع کنند و یا با کافران مقابله نمایند، چنین وضعیتی با داستان‌های عذاب به نمایش گذارده می‌شود تا افزون بر انذار کافران، امیدی را در دل مؤمنان زنده کند. اما در دوره مدنی جریان برعکس بود و مسلمانان قدرت پیدا کردند. این سوره‌ها به تفسیر مستقیم‌تر حوادث بدون وساطت داستان تمایل دارند. در اینجا عذاب از سوی خود مؤمنان و با عملیاتی نظامی بر کافران وارد می‌آید و مسلمانان با اتکا به توان نظامی خود، با کافران مقابله می‌کردند. از این رو دیگر نیازی به داستان‌های عذاب نبود (مارشال، ۲۰۰۳، ص ۳۱۹-۳۲۲).

پنجم. *ارشال بهره‌گیری قرآن از داستان‌های عذاب و حکایات آشنا در میان مردم را که می‌توان از آنها به «فولکلور» یا «فرهنگ مردم زمانه» تعبیر کرد، زمانمند دانسته و این داستان‌ها با شاخصه‌های فراطبیعی را متعلق به زمان ضعف مسلمانان دانسته که به صورت طبیعی قادر به مقابله با مخالفان نبودند. به عبارت دیگر، وی به استفاده ابزاری قرآن از داستان‌ها و حکایات توجه داده است؛ اما افزون بر ابزار انذار و تبشیر، کوشیده است قرآن را به گونه‌ای مصلحت‌اندیش معرفی نماید که برای اهداف خود سعی دارد در زمان ضعف مسلمانان، از امور فراطبیعی بهره بگیرد. چنین نگاهی به تفاوت سوره‌های مدنی و مکی همان نگاه «بافت‌گرایانه» به قرآن است که - همان گونه که بیان شد - اگر «بافت» خود عاملی در شکل‌دهی وحی و قرآن نباشد با دیدگاه اصیل اسلامی، نه تنها هیچ تلاقی و تضادی ندارد، بلکه برای فهم هرچه بهتر قرآن ضروری می‌نماید.*

۲-۴. رسولان اهل کتاب

الگوی دوم که به رسولان اهل کتاب تعلق دارد، سلسله‌ای متوالی از رسولان را به نمایش می‌گذارد که این سیر به هم پیوسته، طرحی از صحنه‌های مرتبط تاریخی را شکل داده که در قالبی گاهشمارانه ارائه شده است. به باور نویورت این داستان‌ها دربردارنده تجربه‌هایی غنی و پیچیده‌ای است که کارکردشان این است که بر فهم و تلقی امت در حال ظهور اسلامی از خودش، تأثیری اسطوره‌آفرینانه می‌گذارد؛ به این معنا که این داستان‌ها و وقایع چهارچوبی را برای رفتار پیامبر اکرم ﷺ و امت وی در موقعیت‌های خاص ایجاد کرده و سرنوشت آینده آنان را به واسطه این داستان‌ها نمایان ساخته است.

به عبارت دیگر در الگوی «امم خالیه»، تجربه‌های حال که همان نپذیرفتن دعوت پیامبر اکرم ﷺ در آغاز بعثت است، بر تصویر گذشته که نپذیرفتن دعوت رسولان عربی از سوی مردم بود، مطابقت داده می‌شود، و حال آنکه در الگوی انبیای عهدی، تجربه‌های پیشین الگویی برای فهم حال و حتی می‌توان گفت: آینده و سرنوشت امت اسلام به شمار می‌رود (نویورت، ۲۰۰۳، ص ۴۸۸).

۵. بررسی الگوهای روایتگری تاریخ در قرآن به صورت مطالعه موردی

دو الگوی متفاوت برای روایتگری تاریخ در قرآن از سوی مستشرقان بیان شد که هریک شاخصه‌های مختص به خود را داشت. در این بخش به مطالعه موردی برخی از رسولان اهل کتاب که از نظر خاورشناسان الگویی پیوسته و گاه‌شمارانه دارند، می‌پردازیم. از جمله رسولان اهل کتاب در الگوی روایتگری تاریخ در قرآن، داستان حضرت نوح علیه السلام و طوفان است. داستان ایشان بارها در قرآن تکرار شده و در آیات آغازین، از همان الگوی داستان‌های عذاب در دوره نخست مکی پیروی نموده است. به عبارت دیگر، حضرت نوح علیه السلام اگرچه از رسولان اهل کتاب است و باید از الگوی این رسولان تبعیت کند، اما آیات آغازین قرآن که به داستان آن حضرت پرداخته، از الگوی «امم خالیه» پیروی کرده است.

به باور نویورت در آیات متأخر، تغییری در الگوی داستان حضرت نوح علیه السلام دیده می‌شود که به سوی الگوی عهدینی پیش می‌رود. در این الگوی جدید، آن حضرت در سلسله‌ای از انبیای به هم پیوسته قرار می‌گیرد و جریانات با جزئیات بیشتری ارائه می‌شود که از آن جمله، بیان آماده‌سازی کشتی و انتخاب گونه‌های حیوانات است. برخلاف الگوی اول که طوفان صرفاً وسیله‌ای برای عذاب به شمار می‌رفت، در اینجا جنبه کیهانی طوفان به تلویح بیان شده است و آخرین انذار حضرت نوح علیه السلام چنان طینی دارد که گویی این واقعه به معنای وقفه‌ای در تاریخ نجات است.

ساختار تاریخ نبوت و قرار گرفتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سلسله انبیایی که حضرت نوح علیه السلام در ابتدای آن است، در آیات مدنی مدنظر قرار گرفته است. اما آنچه به وضوح در تمام آیاتی که درباره حضرت نوح علیه السلام است مشاهده می‌شود، فقدان و یا - دست کم - کم‌رنگ شدن عناصر اساطیری این داستان است و خصیصه‌های اساطیری، همچون فراگیر بودن فاجعه و یگانگی فاجعه‌آمیز این واقعه و تجدید حیات کامل نوع بشر پس از غرق شدن در هیچ‌یک از این آیات دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر جنبه‌های اساطیری داستان حضرت نوح علیه السلام در خوانش اسلامی آن، بیشتر در منابع ثانویه‌ای همچون تاریخ‌نگاری‌ها و تفاسیر قرآن صورت گرفته و خود قرآن به‌مثابه منبع اولیه معارف اسلامی فاقد این جنبه‌های اسطوره‌ای است.

نویورت بر این باور است که در نگاه اول تفاوتی میان قرآن و کتاب مقدس در داستان طوفان نوح به نظر نمی‌آید، و حال آنکه تفاوتی بنیادین میان این دو قرائت وجود دارد. در کتاب مقدس، آنچه باعث پشیمانی خداوند از خلقت انسان و نابودی نوع بشر گردیده فساد و ظلم آشکار اجتماعی انسان‌هاست (پیدایش، ۵: ۵-۸)؛ اما در قرآن نه‌تنها علت عذاب الهی فساد و ظلم انسان‌ها نیست، بلکه نمی‌توان نشانی از نابودی کامل نوع بشر پیدا کرد و چنین خوانشی از طوفان نوح با ارائه قرآنی بیگانه است.

این در حالی است که هدف گزارش کتاب مقدس و تمثیل اساطیری آن، مانند حماسه گیلگمش و حماسه دوکالیبون، نوسازی ریشه‌ای نوع بشر است؛ اما در قرآن مجازات و نابودی انسان‌های گناهکار و نافرمان و نوسازی ریشه‌ای نوع بشر موضوع اصلی آن نیست، بلکه آنچه موضوع اصلی قرآن درباره طوفان نوح را شکل می‌دهد نجات

معجزه‌آسای رسول خدا به وسیله کشتی‌ای است که به آرامی تحت هدایت خدا در میان آب‌های پرتلاطم حرکت می‌کند (آیه ۱۳) و این بیانگر پیام مهمی است که امید را بیدار می‌کند.

حضرت داود و حضرت سلیمان علیهم‌السلام نیز از جمله رسولانی هستند که قرآن درباره آنها به روایتگری پرداخته و بر اعمال قدرت دو قهرمان بر عالم حیوانات و ارواح و همچنین پدیده‌های طبیعی تمرکز کرده است. نویورت پس از اشاره به نمونه‌های قرآنی متعددی از این قدرت‌های خاص، همچون حکمرانی بر پرندگان (ص: ۱۷-۱۹) و دانستن زبان مورچگان (نمل: ۸۱؛ سبأ: ۱۲) و همچنین انتقال تخت بلقیس توسط عفریت به قصر حضرت سلیمان (نمل: ۴۰)، به دنبال احتمالاتی است که چنین اموری را توجیه نماید. وی با اشاره به آیات ۸۰-سوره انبیاء و ۱۱۰-سوره سبأ، تخصص حضرت داود علیهم‌السلام در زره‌سازی و همچنین با اشاره به آیه ۱۲ سوره سبأ علم حضرت سلیمان علیهم‌السلام به معدن فلز را شواهدی ناکافی بر احتمالی بسیار بعید مبنی بر دستیابی انسان به مهار منابع مادی و اختراعات فنی فردی دانسته است. افزون بر این، وی بر این باور است که واقعیاتی که دال بر دستاوردهای آغازین اینچنینی باشد تا زمینه را برای ترسیم چنین شخصیت‌هایی فراهم سازد، ناکافی است.

از دیگر شخصیت‌های عهدینی که حضوری پررنگ در قرآن دارد، حضرت مریم علیها‌السلام و فرزند ایشان است. خاورشناسان با روش تاریخی - انتقادی و با تأکید بر بافت و شرایط حیات نزول قرآن، سعی در بررسی تاریخی این واقعه کرده و در این مسیر، دیدگاه‌ها و رویکردهای متعددی را رقم زده‌اند. میسائیل مارکس و آنجلیکا نویورت روایت قرآنی داستان حضرت مریم علیها‌السلام و اوایل مادر شدن ایشان را روایتی تمثیل‌زدایی و اسطوره‌زدایی شده از گزارش کتاب مقدس در این‌باره دانسته‌اند (مارکس، ۲۰۱۰، ص ۵۶۱).

نویورت همچنین به روایتی ضد تاریخ (counter-history) در سنت یهودی از این داستان توجه می‌دهد که در آن حضرت مریم علیها‌السلام - که به هفزیبه (Hephzibah) تغییر نام داده است - فرزند خود را به عللی طرد می‌کند که شواهد بیانگر آن است که او مسیح دشمن اسرائیل خواهد شد (شفر، ۲۰۱۲).

در مقابل این دیدگاه، سلیمان‌علی‌مراد (Suleiman Ali Mourad) در پژوهش خود درباره حضرت مریم علیها‌السلام در قرآن، با همان رویکرد «بافت‌گرایانه» به بررسی بافت زمان نزول قرآن و سایر منابع موجود در آن زمان پرداخته است. وی پس از ارائه گزارش قرآنی از حضرت مریم علیها‌السلام و چگونگی تولد حضرت عیسی علیه‌السلام، به گزارش انجیل سوداپیگرافای شبه (اپوکریفایی) متی (Gospel of Pseudo-Matthew) از حضرت مریم علیها‌السلام که در بین قرون ششم تا هشتم میلادی نگارش یافته است، اشاره می‌کند و به شباهت میان این دو گزارش توجه می‌دهد و پس از آن به منابع هلنیستی توجه داده و هر دو گزارش قرآن و متون غیراصولی کتاب مقدس را برگرفته از افسانه‌ها و اسطوره‌های یونانی می‌داند: و در روز سوم سفر، در حالی که راه می‌رفتند، مریم از گرمای بیش از حد خورشید در بیابان خسته شد و با دیدن درخت خرمایی به یوسف گفت: «می‌خواهم در سایه این درخت کمی استراحت کنم». یوسف او را به سرعت به سمت نخل برد و او را از حیوان خود پیاده

کرد. مریم همان‌طور که آنجا نشست، به شاخ و برگ درختان نخل نگاه کرد و آن را پر از میوه دید و به یوسف گفت: ای کاش می‌شد مقداری از میوه این خرما به دست آورد! یوسف به او گفت: «از اینکه چنین می‌گویی تعجب می‌کنم؛ زیرا می‌بینی درخت خرما اینقدر بلند است و به خوردن میوه آن فکر می‌کنی! من بیشتر به بی‌آبی فکر می‌کنم؛ زیرا مشک‌ها اکنون خالی است و ما چیزی نداریم که بتوانیم خود و دام‌هایمان را با آن تازه کنیم». سپس عیسای کودک در حالی که با چهره‌ای شاد در دامن مادرش خوابیده بود، به نخل گفت: «ای درخت، شاخه‌هایت را خم کن و مادرم را با میوه‌هایت شاداب کن!» بلافاصله با این سخنان، نخل تا پای مریم خم شد. سپس از آن میوه‌ای جمع کردند و با آن، همه خود را شاداب ساختند. بعد از اینکه همه میوه‌هایش را جمع کردند، همچنان خم بود و منتظر بود که فرمان برخاستن از جانب کسی که به آن دستور داده بود، صادر شود. آنگاه عیسی به آن گفت: «ای نخل، خودت را بلند کن و قوی باش و با درختان من که در بهشت پدرم هستند، هم‌نشین باش و از ریشه خود رگ آبی را که در زمین پنهان است، بگشا و آب‌ها جاری شود تا تشنگی خود را سیراب کنیم!» فوراً برخاست و از ریشه‌اش چشمه‌ای از آب بسیار زلال و خنک و درخشان شروع به فوران کرد. آنان چون چشمه آب را دیدند بسیار شادمان شدند و همه، از چهارپایان و حیواناتشان راضی شدند و خدا را شکر کردند (مراد، ۲۰۰۸، ص ۱۶۷).

مراد پس از ارائه گزارش انجیل اپوکریفای شبه متی، به شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو متن اشاره می‌کند. داستان آن‌گونه که در سوره «مریم» آمده، بسیار کوتاه‌تر از داستان انجیل اپوکریفای شبه متی است. در سوره «مریم»، داستان در حالی اتفاق می‌افتد که مریم در حال زایمان است و صحنه تنها در مکانی دورافتاده توصیف شده است. اما در انجیل اپوکریفای شبه متی، حضرت عیسی ﷺ قبلاً متولد شده است و این حادثه در هنگام سفر به مصر رخ می‌دهد. وی سپس به این نکته توجه می‌دهد که بنابراین، به نظر می‌رسد در اینجا با دو داستان سروکار داریم که در موضوع معجزه درخت خرما مشترک هستند.

آنچه در پژوهش مراد خودنمایی می‌کند توجه به این نکته است که وی حاصل تحقیقات خود بر این دو متن را چنین بیان می‌کند که منبع هر دو گزارش از حضرت مریم، اسطوره یونانی *تئو* و تولد *آپولون* است. *تئو* که در اسطوره‌های باستانی نماد مادری بود، ناامیدانه سعی می‌کرد خود را از *هرای* (Hera) خشمگین پنهان کند و به دنبال جزیره دورافتاده «دلوس» (Delos) رفت. آزرده و مضطرب کنار درخت خرمایی در کنار رودخانه «اینیوس» (Inopos) نشست و *آپولون* را در آنجا به دنیا آورد.

مراد بر این باور است که این اسطوره به‌طور گسترده در جهان یونانی، «هلنیستی» و رومی شناخته شده بود و به نمونه‌های آن در ادبیات کلاسیک مانند *ادیسه* هومر (Homer's Odyssey) و سرود *آپولون* (Hymn to Apollo) اشاره می‌کند. وی اظهار می‌دارد که اسطوره تولد *آپولون* در کنار نخل خرما بر روی آثار هنری مربوط به قرن ششم قبل از میلاد به تصویر کشیده شده است. وی همچنین به این نکته توجه داده

است که همه گونه‌های هلنیستی و لاتینی اسطوره اصلی *لتو* که *آپولون* را در کنار درخت خرما به دنیا آورد، منعکس کننده قرض گرفتن و اقتباس (*borrowing and adaptation*) توسط گروه‌هایی است که آن را برای اهداف و نیازهای خود تغییر شکل داده‌اند.

مراد چنین آورده است که تخصیص اسطوره‌های باستانی در دنیای باستان رایج بود و مسیحیان اولیه نیز از این قاعده مستثنا نبودند. وی بر این باور است که داستان درخت نخل که به سوره *مریم* راه پیدا کرد، بازسازی اسطوره *لتو* درباره زن باردار مضطرب (*لتو/مریم*) است که به دنبال مکانی دورافتاده (*دلوس/نقطه دورافتاده*)، کنار تنه درخت خرما در کنار *نهر (اینیوپوس / یک نهر)* نشست و فرزند مقدسی (*آپولون / عیسی*) را به دنیا آورد.

مراد پس از طرح ادعای بازسازی اسطوره *لتو* در سوره *مریم*، منبع مستقیم و بی‌واسطه (*direct source*) بودن این اسطوره برای سوره حضرت *مریم* ﷺ را بعید دانسته است. وی بر این باور است که گزارش قرآن از این ماجرا دارای دو بخش است: بارداری و زایمان حضرت *مریم* ﷺ و معجزه اتفاق افتاده در آن که در مرحله دوم اسطوره *لتو* از سایر منابع به عاریت گرفته شده و درباره *مریم* در قرآن به کار برده شده است. وی برای پاسخ به چگونگی به عاریت گرفته شدن این اطلاعات، احتمالاتی را مطرح می‌کند (*مراد*، ۲۰۰۸، ص ۱۶۷-۱۶۸). اولین نقدی که بر این دیدگاه مطرح شده همان نقدی است که در روش تاریخی - انتقادی مطرح شد و آن نبود دلیلی مشخص بر این احتمالات است.

همان‌گونه که بیان شد، این دسته از خاورشناسان با تکیه بر تاریخ مستقل از وحی، صرفاً به دنبال تاریخ و منابع انگاره‌ها و گزاره‌های قرآنی در سایر منابع بوده و گاه با ردیابی آنها در اسطوره‌ها و افسانه‌های هلنیستی، مدعی آشنایی مردم عصر نزول با افسانه‌ها بوده‌اند. افزون بر نقد روشی که بر روش این دسته از خاورشناسان وارد است - و پیش از این به تفصیل بیان شد - تمرکز افراطی این گروه از خاورشناسان بر بافت و تطبیق آن با عهدین، بدون توجه به تفاوت‌های موجود میان این دو کتاب، آنها را به تأثیرپذیری قرآن از بافت سوق داده است.

نتیجه‌گیری

مرجعیت علمی قرآن در عرصه‌های گوناگون، به‌ویژه در تاریخ و گزاره‌های تاریخی از جمله مباحثی است که غالب مفسران و عالمان اسلامی بدان باور دارند. در مقابل، خاورشناسان با بهره‌گیری از روش‌های نقادی کتاب مقدس، به‌ویژه رویکرد تاریخی - انتقادی، حقیقت و اعتبار تاریخی گزاره‌های قرآن را زیر سؤال برده و در پی یافتن تاریخ نقل و باور به این گزاره‌ها هستند.

به عبارت دیگر، خاورشناسان با تکیه بر تاریخ مستقل از وحی، به دنبال منابعی تاریخی و غیروحیانی برای گزاره‌های تاریخی قرآن بوده و در این مسیر، به بافت و شرایط حیات نزول قرآن بیش از همه توجه می‌کنند. این خاورشناسان با مقایسه قرآن با کتاب مقدس و بی‌توجهی به تفاوت‌های اساسی این دو کتاب، چه در تدوین و

قانونی‌سازی و چه در معنای وحی و بافت، قرآن را متأثر از بافت زمان نزول دانسته و بسیاری از گزاره‌ها و آموزه‌های قرآن را برگرفته از سنت‌های مکتوب و شفاهی عصر نزول دانسته‌اند.

اگرچه تأثیرپذیری قرآن از بافت به صورت مختصر در این مقاله و به صورت تفصیلی در سایر مقالات مدنظر قرار گرفته، اما این پژوهش با تمرکز بر رویکردها و دیدگاه‌های خاورشناسان درباره مواجهه قرآن با تاریخ و همچنین الگوهای روایتگری تاریخ و با مطالعه موردی در این الگوها، سعی بر آن داشته است که افزون بر تبیین درست دیدگاه این خاورشناسان، نقدهای مرتبط با روش و رهیافت‌های آنها را بازشناساند.

رویکرد «کلی‌نگر و غیرتاریخی» و رویکرد «جزئی‌نگر و تاریخی» دو رویکرد اصلی خاورشناسان در مواجهه با گزاره‌های تاریخی قرآن است که رویکرد اول بی‌توجه به تاریخ و بافت گزاره‌های قرآن صرفاً به پیام و عبرت‌های برگرفته از آنها توجه می‌دهد و رویکرد دوم اگرچه نگاه کل‌نگر و پیام‌های اخلاقی برگرفته از گزاره‌های تاریخی را قابل استفاده می‌داند، ولی با تکیه بر ریزساختارهای قرآن و بافت و شرایط حیات نزول آنها، به بررسی شکل‌گیری و منشأ آنها توجه دارد. قطعی نبودن رهیافت‌ها و نتایج حاصل از روش تاریخی - انتقادی و شکل گرفتن این ادعاها بر احتمالاتی صرف، از جمله نقدهای وارد بر این مطالعات خاورشناسان است، تا بدانجا که خود خاورشناسان نیز بارها بر این ویژگی آن اشاره کرده‌اند.

منابع

قرآن کریم.

کتاب مقدس، ۲۰۰۹، انگلستان، انتشارات ایلام.

آقایی، سیدعلی، ۱۳۹۱، «رهیافت تاریخی - انتقادی در مطالعات کتاب مقدس»، ماه دین، ش ۱۸۴، ص ۸۳-۹۰.

علیزاده موسوی، سیدحامد، ۱۳۹۹، *رابطه قرآن و کتاب مقدس: بررسی دیدگاه آنجلیکا نویورت*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

میشل، توماس، ۱۳۷۷، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

نویورت، آنجلیکا، ۱۳۸۹، «صاویر و استعارات در بخش‌های آغازین سوره‌های مکی»، ترجمه ابوالفضل حری، در: *رهیافت‌هایی به*

قرآن، جلال هلاوتیگ و عبدالقادر شریف، به کوشش مهرداد عباسی، تهران، حکمت.

Donner, F, 1998, *Narratives of Islamic origins. The beginning of Islamic historical writing*, Princeton.

Hawting, Gerald R., 2003, *Pre-Islamic Arabia and the Quran, in: Encyclopaedia of the Qur'ān*, General Editor: Jane Dammen McAuliffe, p. 253-260.

Khalidi, Tarif, 1995, *Arabic historical thought in the classical period*, Cambridge.

Krentz, Edgar, 1997, *the Historical Critical Method*, Philadelphia, Fortress Press.

Marshall, David, 2003, "Punishment Stories", in *Encyclopaedia of the Qur'ān*, General Editor, Jane Dammen McAuliffe.

Mourad, Suleiman A., 2008, *Mary in the Qur'an A reexamination of her presentation*, THE QUR'AN IN ITS HISTORICAL CONTEXT, Routledge, USA.

Neuwirth, Angelika, "Myths and Legends in the Qur'ān", in: *Encyclopaedia of the Qur'ān*, General Editor: Jane Dammen McAuliffe, 2003

_____, 2016, *Qur'anic Studies and Historical-Critical Philology: The Qur'an's Staging, Penetrating, and Eclipsing of Biblical Tradition*, Philological encounters 1, Brill.

_____, 2003, "Qur'an and History a Disputed Relationship: Some Reflections on Qur'anic History and History in the Qur'an", *Journal of Qur'anic Studies*, V. 5, N. 1, p. 1-18.

_____, 2019, *the Qur'an and Late Antiquity*, Translated by Samuel Wilder, Oxford University Press.

Rosenthal, 2002, "History and the Quran", in *Encyclopaedia of the Qur'ān*, General Editor, Jane Dammen McAuliffe, v 2.

Schäfer, Peter, 2012, *the Jewish Jesus, How Judaism and Christianity Shaped Each Other*, Princeton: Princeton University Press.

Stetkevych, J., 1996, *The golden bough. Studies in Arabian myth*, Bloomington.

Wellhausen, Julius, 1889, *Reste arabischen Heidentums*, Berlin.

Stewart, Deven, 2016, *Book Review of Scripture, Poetry and the Making of a Community. By Angelika Neuwirth*, New York, Oxford University Press.

Marx, Michael, 2010, *The Quran in context: historical and literary investigations into the Quranic milieu*, Leiden, Brill.